

## تمدن؛ لحظه‌ای که من به ما تبدیل می‌شود

دیروز در هانوفر، همراه چند پزشک و دوست آلمانی، بر سر یک میز شام نشسته بودیم. صحبت از موضوعی به موضوع دیگر کشیده شد تا سرانجام به تمدن رسید؛ واژه‌ای که همه از آن سخن می‌گویند، اما کمتر کسی درباره‌ی معنای عمیق آن تأمل می‌کند. در میان گفت و گوها، یکی از دوستان آلمانی جمله‌ای گفت که هنوز در ذهنم طنین‌انداز است:

تمدن فقط در رفتار انسان با انسان‌های دیگر خلاصه نمی‌شود؛ تمدن در رفتار انسان با هر چیزی» است که پیرامون او قرار دارد. در نگاه نخست، جمله‌ای ساده به نظر می‌رسید. اما هرچه بیشتر به آن فکر کردم، بیشتر دریافتم که شاید بخش بزرگی از تفاوت میان جوامع موفق و ناموفق دقیقاً در همین نکته نهفته باشد.

او می‌گفت انسان متمدن فقط به همسایه‌اش احترام نمی‌گذارد؛ به خیابان نیز احترام می‌گذارد. به پارک، به نیمکت یک میدان، به درختی کنار جاده، به دیوار یک ساختمان عمومی و حتی به زباله‌ای که روی زمین افتاده است. چرا؟ .... زیرا به درکی رسیده است که شاید یکی از بزرگترین دستاوردهای تمدن باشد: سود من در سود شما نهفته است.

اگر خیابان تمیز باشد، فقط شما از آن بهره نمی‌برید؛ من نیز بهره می‌برم. اگر پارک زیبا باشد، فقط متعلق به دیگران نیست؛ بخشی از کیفیت زندگی من نیز هست. اگر شهر منظم باشد، این نظم تنها به نفع حکومت یا شهرداری نیست؛ به نفع همه‌ی ماست. شاید تمدن دقیقاً از همین نقطه آغاز می‌شود؛ از لحظه‌ای که انسان از زندان «من» خارج می‌شود و به قلمرو «ما» قدم می‌گذارد.

هرچه بیشتر به این سخن فکر کردم، بیشتر ذهنم به سمت جامعه‌ی خودمان رفت؛ چه در ایران و چه در میان ایرانیان خارج از کشور. مشکل ما فقط اختلاف سیاسی نیست. مشکل ما فقط حکومت نیست.

مشکل ما فقط اقتصاد هم نیست. شاید ریشه ای تر از همه این‌ها، نوع نگاه ما به مفهوم «امر مشترک» باشد. سال‌هاست که در فضای سیاسی ایران، همه از آزادی سخن می‌گویند، اما کمتر از مسئولیت جمعی حرف می‌زنند. همه از حقوق خود دفاع می‌کنند، اما کمتر کسی از وظیفه خود در برابر در برابر جامعه سخن می‌گوید. در نتیجه، پدیده‌ای عجیب شکل می‌گیرد: ما وطن را دوست داریم، اما گاهی نسبت به آنچه وطن را می‌سازد بی‌تفاوت می‌شویم. ما از مردم سخن می‌گوییم، اما گاه امر عمومی را قربانی منافع گروهی می‌کنیم. ما از دموکراسی دفاع می‌کنیم، اما تحمل شنیدن صدای مخالف را نداریم. و این دقیقاً همان نقطه‌ای است که مدنیت آسیب می‌بیند. زیرا تمدن پیش از آنکه یک دستاورد اقتصادی یا سیاسی باشد، یک شیوه نگاه کردن است. تمدن یعنی انسان بفهمد که جهان فقط متعلق به او نیست. تمدن یعنی بداند که خیابان، پارک، دانشگاه، تیم ملی، زبان، فرهنگ و حتی آرامش روانی جامعه، دارایی مشترک همه شهروندان است. در فلسفه سیاسی، ملت زمانی شکل می‌گیرد که افراد بتوانند چیزی را فراتر از خود دوست داشته باشند.

اما هنگامی که هر گروه تنها به منافع خود بیندیشد، جامعه آرام‌آرام از یک ملت به مجموعه‌ای از جزایر پراکنده تبدیل می‌شود؛ جزایری که کنار هم زندگی می‌کنند، اما دیگر احساس تعلق مشترکی ندارند. شاید به همین دلیل است که بزرگترین بحران جوامع مدرن، بحران اقتصاد یا سیاست نیست؛ بحران از دست رفتن حس تعلق به امر مشترک است. آن دوست آلمانی احتمالاً نمی‌دانست که جمله ساده او تا چه اندازه بار فلسفی و سیاسی دارد. زیرا در نهایت، تمدن نه در آسمان ساخته می‌شود و نه در پارلمان‌ها. تمدن در نگاه انسان شکل می‌گیرد. در لحظه‌ای که فرد درک می‌کند میان منفعت شخصی و منفعت جمعی دیواری وجود ندارد. در لحظه‌ای که می‌فهمد احترام به خیابان، احترام به خود اوست. احترام به قانون، احترام به آینده اوست و احترام به دیگری، احترام به انسانیت خویش است: شاید بتوان تمدن را در یک جمله خلاصه کرد. تمدن لحظه‌ای است که انسان درمی‌یابد هیچ «منی» بدون یک «ما» نیرومند دوام نخواهد آورد. و شاید جامعه ایرانی، چه در داخل و چه در خارج از کشور، بیش از هر زمان دیگری به همین کشف ساده اما سرنوشت‌ساز نیاز دارد.

مهدی روسفید- برلن

24.06.2026